

# شرط اعلمیت در رهبری

آیه الله سید کاظم حائری

تنظیم از: سید مفیدالدین حسینی



چندی است که پرسشهایی در مجامع و محافل علمی و غیر علمی در باب اعلمیت فقهی در ولیّ امر و حاکم اسلامی مطرح می شود، از این رو بر آن شدیم این سؤال را از جهت علمی بررسی کنیم و بخشی از سهم خود را برای تحکیم و استواری حکومت اسلامی بذل کنیم، شاید که مورد استفاده صاحبان علم و فضل قرار گیرد.

آیا برای رهبری، اعلمیت فقهی شرط است؟

اشتراط اعلمیت در رهبری ممکن است

از روایت های زیر استفاده شود:

۱- خبر عبدالکریم بن عتبه هاشمی: این خبر از امام صادق (ع) به سند تام نقل شده و مربوط به قضیه دعوت مردم برای بیعت با محمد بن عبدالله بن حسن است: گروهی خدمت امام صادق (ع) رسیدند تا ایشان را برای بیعت دعوت کنند، عمرو بن عبید از طرف آن جمعیت سخن گفت. سپس حضرت (ع) سؤال هایی از عمرو کردند مانند این که: آیا ولیّ امر به وسیله شورا تعیین می شود یا



راه دیگر؟ وظیفه ما در قبال مشرکینی که اسلام نمی آورند و جزیه هم نمی پردازند چیست؟ و ... .

عمر و نتوانست جواب صحیحی بدهد، لذا حضرت پاسخ مسائل را به او فهماند و فرمود:

«یا عمرو اتق الله وانتم ايها الرهط فاتقوا الله فان ابي حدثني - وكان خير اهل الارض واعلمهم بكتاب الله وسنة نبيه - ان رسول الله (ص) قال من ضرب الناس بسيفه ودعاهم الى نفسه وفي المسلمين من هو اعلم منه فهو ضال متكلف؛<sup>۱</sup>

ای عمرو از خدا پرهیز کن و ای قوم، تقوا پیشه کنید به درستی پدرم - که بهترین اهل زمین و داناترین آن ها به کتاب و سنت پیامبر (ص) بود - به من خبر داد که پیامبر فرمود: کسی که با مردم بجنگد و آن ها را به سوی خود دعوت کند (داعیه رهبری داشته باشد) در حالی که در میان مسلمین اعلم و داناتر از او هست، گمراه

است و بی جهت خود را به زحمت انداخته است .»

۲- خیر فضیل بن یسار به سند غیر تام:

«قال سمعت ابا عبد الله يقول من خرج يدعو الناس وفيهم من هو اعلم منه فهو ضال مبتدع ومن ادعى الامامة وليس امام فهو كافر؛<sup>۲</sup>

کسی که خارج شود و مردم را به سوی خود دعوت کند در حالی که در میان مردم اعلم از او یافت می شود، گمراه و بدعت گذار است و کسی که ادعای امامت کند در حالی که امام نیست کافر است .»

این خبر را نعمانی در کتاب خود نقل می کند، از علی بن محمد از عبد الله بن موسی (حال این دو راوی معلوم نیست) از احمد بن محمد بن خالد از علی بن الحکم از ابان بن عثمان از الفضیل بن یسار. در این نقل به جای کلمه «اعلم»، کلمه «افضل» وارد شده است.<sup>۳</sup>

۳- صحیحة عیص بن قاسم:

«قال سمعت ابا عبد الله (ع) يقول:



الأ اعلمهم بكتاب الله وسنة نبيه و قد  
قال الله «افمن يهدى الى الحق احق  
ان يتبع امن لا يهدى الا ان يهدى»<sup>۵</sup>  
وقال «وزاده بسطة في العلم  
والجسم»<sup>۶</sup> وقال «او اثاره من العلم»<sup>۷</sup>  
وقال رسول الله (ص) ما ولت امة قط  
امرها رجلاً وفيهم اعلم منه الا لم  
يزل امرهم يذهب سفلا حتى يرجعوا  
الى ما تركوا يعنى الولاية فهى غير  
الامارة على الامة؛<sup>۸</sup>

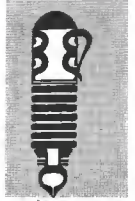
آيا سزاوار است خليفه و حاكم بر  
امت كسى جز اعلم آن ها به كتاب  
خدا و سنت پيامبر (ص) باشد؟ در  
حالى كه خداوند مى فرمايد: «آيا  
كسى كه به سوى حق هدايت مى كند  
سزاوار است در پيروي شدن؟ يا  
كسى كه هدايت نمى يابد الا اين كه  
هدايت شود؟» و مى فرمايد:  
«خداوند به طالوت كه او را حاكم بر  
بنى اسرائيل كرد زيادتى در علم و  
جسم عطا كرد.» و مى فرمايد: «يا  
مقدار و باقى مانده اى از علم» و

عليكم بتقوى الله وحده لا شريك له  
وانظروا لانفسكم فوالله ان الرجل  
ليكون له الغنم فيها الراعى فاذا وجد  
رجلاً هو اعلم بغنمه من الذى هو  
فيها، يخرجها و يجيئ بذلك الرجل  
الذى هو اعلم بغنمه من الذى كان  
فيها؛<sup>۴</sup>

عيسى مى گويد: از امام صادق (ع)  
شنيدم كه مى فرمود: شما را به  
تقواى خداوندى كه واحد است و  
شريكى ندارد سفارش مى كنم، به  
نفس خودتان توجه كنيد، قسم به  
خدا اگر كسى گوسفندانى داشته  
باشد و براى آن ها چوپانى به خدمت  
گرفته باشد و سپس مردى را بيايد كه  
به مصالح گوسفندان او اعلم از  
چوپان اوست، چوپان خود را  
اخراج مى كند و شخص اعلم را به  
خدمت مى گيرد.»

۴- خبر موجود در كتاب سليم بن قيس  
از اميرالمؤمنين (ع):

«فبينى ان يكون الخليفه على الامة



پیامبر فرمود: هیچ امتی حکومت را در اختیار غیر اعلم قرار نداد مگر این که امر این امت دائماً به سوی پستی و فرومایگی می رود تا این که به سوی آن چه که ترك کردند (ولایت اعلم) برگردند. ۴

۵- سخن امام علی (ع) در نهج البلاغه:

«ایها الناس إن أحق الناس بهذا الامر اقوامهم علیه واعلمهم بامر الله فيه، فان شغب شاغب استعتب فان ابی قوتل ولعمری لئن كانت الامامة لاتنقذ حتی يحضرها عامة الناس فما الی ذلك سبیل ولكن اهلها يحكمون علی من غاب عنها ثم لیس للشاهد ان يرجع ولالغائب ان یختار... ۹»

ای مردم سزاوارترین مردم به این امر (خلافت) کسی است که از دیگران قوی تر و داناتر به امر الهی باشد، پس اگر فتنه گری اخلال گری کند از او خواسته می شود که به حق تن در دهد، اگر امتناع ورزد با او جنگیده

می شود و به جان خودم اگر امامت منعقد نمی شود الا این که عموم مردم حاضر بر آن شوند پس راهی به سوی آن نیست لکن اهل آن بر غائبین مسئله امامت حکم می کنند و سپس شاهد، حق رجوع از نظر خود را ندارد و غائب اختیارش سلب می شود. ۵

۶- روایت برقی از رسول الله (ص):

قال (ص): «من ام قوماً وفيهم اعلم منه او افقه منه لم یزل امرهم فی سفال الی یوم القيامة؛ ۱۰»

کسی که زمام دار قومی شود در حالی که بین آن قوم اعلم یا افقه از او یافت شود، دائماً امر این قوم تا قیامت به سوی فرومایگی خواهد رفت. ۵

۷- خطبه امام حسن (ع) در نزد معاویه:

«ما ولت أمة امرها رجلاً قطّ وفيهم من هو أعلم منه الا لم یزل امرهم یذهب سفالاً حتی یرجعوا الی ماترکوا؛ ۱۱»



پیامبر(ص) فرمود: کسی که علمی پیامورد تا با جاهلان مجادله کند و نزد علما مباحثات و افتخار نماید و نظر مردم را متوجه خود کند و بگوید من رئیس شمایم، جایگاه اش آتش خواهد بود، پس فرمود: ریاست تنها برای اهلش صلاحیت دارد، پس کسی که مردم را به سوی خود دعوت می کند در حالی که در میان آنها داناتر از او هست، خداوند در روز قیامت به او نظر نخواهد کرد.»

۱۰- خبری که در کتاب سلیم بن قیس از علی(ع) نقل شده در بیان احقیقت آن حضرت به خلافت:

«إنهم قد سمعوا رسول الله(ص) يقول عوداً و بدأ، «ما ولت أمة قطّ امرها وفيهم من هو أعلم منه الألم يزل أمرهم يذهب سفلاً حتى يرجعوا الى ما تركوا» فولّوا أمرهم قبلي ثلاثة رهط ما منهم رجل جمع القرآن ولا يدعى أن له علماً بكتاب الله ولا سنة نبيه وقد علموا أني أعلمهم

هیچ امتی حکومت را در اختیار غیر اعلم قرار نداد مگر این که دائماً امرشان به سوی فرومایگی می رود تا این که به سوی چیزی که ترك کردند برگردند.»

۸- خبر تحف العقول از امام صادق(ع):

«من دعا الناس الى نفسه وفيهم من هو أعلم منه فهو مبتدع ضالّ؛<sup>۱۲</sup> کسی که مردم را به سوی خود بخواند در حالی که در میان آنها اعلم از او هست، آن شخص بدعت گذار و گمراه است.»

۹- خبر شیخ مفید(ره) در کتاب

اختصاص:

قال رسول الله(ص): «من تعلّم علماً ليمارى به السفهاء ويباهى به العلماء ويصرف الناس الى نفسه يقول، انا رئيسكم فليتبوء مقعده من النار ثمّ قال(ص) إن الرياسة لاتصلح الا لاهلها فمن دعا الناس الى نفسه و فيهم من هو أعلم منه لم ينظر الله اليه يوم القيامة؛<sup>۱۳</sup>



بکتاب الله وسنة نبيه وافقههم  
واقراهم لكتاب الله واقضاهم بحكم  
الله؛ ۱۴

مردم از پیامبر همواره شنیده بودند که  
می فرمود: "هیچ امتی ولایت و  
حکومت را به غیر اعلم واگذار نکرد  
الا این که دائماً امر آن امت به سوی  
فرومایگی و پستی خواهد رفت تا این  
که به سوی چیزی که ترک کردند  
برگردند"، پس آن ها امرشان  
(حکومت را) را قبل از من به سه نفر  
واگذار کردند که در میان آن ها کسی  
نبود که قرآن را جمع کرده باشد و  
کسی از آن ها ادعای علم به کتاب  
الله و سنت پیامبر (ص) نداشت و  
همگان می دانستند که من داناترین  
آن ها به کتاب خدا و سنت پیامبرش و  
فقیه ترین آن ها و دانشمندترین آن ها  
به قرائت قرآن و آگاه ترین شان به  
حکم الهی هستم ."

۱۱- خبری که ابن ابی الحدید آن را از

نصیر بن مزاحم از علی (ع) نقل می کند که

حضرت (ع) در نامه ای که به معاویه و  
اصحابش نوشت فرمود:

فان أولى الناس بامر هذه الامة قديماً  
و حديثاً اقربها من الرسول واعلمها  
بالكتاب وافقهها في الدين اولها  
اسلاماً وافضلها جهاداً واشدها بما  
تحمله الائمة من امر الامة اضطلاعاً  
فاتقوا الله الذي اليه ترجعون  
ولا تبسوا الحق بالباطل وانتم  
تعلمون؛ ۱۵

به درستی که سزاوارترین این مردم به  
حکومت در گذشته و حال کسی  
است که نزدیک تر از دیگران به  
رسول خدا باشد و به کتاب خدا  
داناتر و در دین فقیه تر و اولین آورنده  
اسلام باشد و در جهاد فضیلت اش  
بیش تر و در امور مربوط به امت  
نیرومندترین آن ها باشد. پس تقوای  
خداوندی را پیشه کنید که به سوی او  
باز می گردید و حق را با باطل ملتبس  
نکنید در حالی که می دانید ."

۱۲- خبر وارد در تفسیر نعمانی از

امیرالمؤمنین (ع) در بیان صفات امام:

«أما اللواتی فی صفات ذاته فانه یجب أن یکون ازهد الناس وأعلم الناس واشجع الناس واکرم الناس الی أن قال: والثانی أن یکون اعلم الناس بحلال الله وحرامه و ضروب احکامه وامره ونهیہ وجميع ما یحتاج الیه الناس فیحتاج الناس الیه ویستغنی عنهم الی أن قال: والخامس العصمة من جميع الذنوب الی ان قال: أما وجوب کونه اعلم الناس فانه لو لم یکن عالماً لم یؤمن أن یقلب الاحکام والحدود ویختلف علیه القضايا المشکله فلا یجیب عنها بخلافها؛<sup>۱۶</sup>

اما آن صفاتی که مربوط به خود امام است، این است که امام باید زاهدترین، داناترین، شجاعترین و کریمترین مردم باشد... و دوم این که داناترین مردم به حلال و حرام الهی و اقسام مختلف احکام الهی و امر و نهی او و نیز داناترین آن ها به

جميع اموری که مورد نیاز مردم است، باشد و در نتیجه همه محتاج او باشند و او بی نیاز از دیگران، تا این که فرمود: پنجم این که عصمت از جميع گناهان داشته باشد... اما این که امام باید اعلم باشد، به خاطر آن است که اگر عالم نباشد از قلب احکام و حدود الهی و مشتبه شدن مسائل مشکل بر او و ندانستن پاسخ آن ها در امان نخواهد بود.»

### نقد و بررسی

به این گونه اخبار استدلال می شود که ولایت امر به معنای رهبری امت در احکام ولایی و حکومتی، مشروط به این است که رهبر از نظر فقهی اعلم از جميع علما باشد.

ما در ابتدای امر در مقابل این استفاده از روایات، چهار احتمال را که ممکن است مورد نظر روایات باشد مطرح می کنیم:

احتمال اول: مقصود از شرط اعلمیت،





اعلمیت از تمام مردم نباشد بلکه مراد  
اعلمیت رهبر در میان علمای واجد سایر  
شرایط رهبری باشد؛ به این معنا که رهبر  
باید در میان واجدین سایر شرایط رهبری  
مانند شجاعت، کفایت سیاسی و  
اجتماعی، آگاهی به زمان و... اعلم  
باشد.

احتمال دوم: مقصود از اعلمیت، اعلمیت  
در خصوص علم فقه نباشد بلکه مراد این  
باشد که رهبر باید با توجه به مجموعه  
شرایط لازم برای رهبری مانند علم فقه،  
علم به موضوعات برای اجرای احکام  
الهی، دانش سیاسی و اجتماعی و... اعلم  
باشد؛ یعنی اعلمیت در مجموع  
من حیث المجموع.

پس ممکن است فقیه‌یی با توجه به  
مجموعه علوم‌ی که رهبری محتاج آن است  
از سایر فقها اعلم باشد اما در خصوص  
علم فقه، فقیه دیگری از او اعلم باشد.

احتمال سوم: مقصود از ولایت در

روایات، مرجعیت در احکام الهی و  
حکومتی هر دو باشد، پس کسی که  
متصدی مرجعیت در مجموعه احکام الهی  
و حکومتی می شود باید اعلم باشد، چون  
تفکیک بین منصب افتا و حکومت، تفکر  
جدیدی است که از زمان خلفای عباسی  
رایج شد، زیرا حکومت به دست خلفای  
عباسی بود ولی فتوا در احکام الهی در  
اختیار افرادی هم چون ابو حنیفه، شافعی،  
احمد و مالک بود، اما شیعه همواره این دو  
مقام و منصب را حق یک نفر می دانست و  
انقلابیونی که بر ضد حکومت وقت قیام  
می کردند برای به دست آوردن هر دو  
منصب قیام می کردند، هر چند گروهی  
برای این که خودشان زمام این دو منصب  
را به دست آورند قیام کردند و گروهی هم  
به انگیزه این که این دو منصب را در اختیار  
اهلش قرار دهند، تلاش کردند.

بنابراین، روایات منصرف اند به همین  
معنای از امامت و رهبری که در آن زمان در  
اذهان رایج بوده است.



است و یا اعلمیت در فقه از میان حائزین سایر شرایط رهبری مراد است .  
از میان این روایات تنها روایت اول و سوم از جهت سند کامل و معتبرند .

### بررسی مفاد روایات

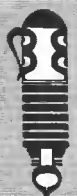
برای بررسی و دقت در معنای این روایات ، سزاوار است در سه محور بحث کنیم ، چون بدون شک این روایات افضلیت در علم را شرط می کنند ، بنابراین باید ببینیم اولاً: مفضل کیست؟ یعنی آیا مفضل ، امام به اصطلاح خاص شیعی است؟ یا ولی امر به معنای مرجعیت در مجموعه احکام الهی و حکومتی است؟ و یا این که مفضل در این روایات ولی امر به معنای مرجع در خصوص احکام حکومتی است ، اما در احکام الهی هر کس باید به مقلد خود مراجعه کند .

ثانیاً: مفضل علیه کیست؟ آیا ولی باید اعلم از جمیع مردم و مسلمین باشد؟ یا این که در میان واجدین شرایط رهبری ، شخص رهبر باید اعلم از دیگران باشد؟

احتمال چهارم: مقصود روایات از شرط اعلمیت ، اشتراط آن در امامت به معنای خاص نزد شیعه باشد و امام در این اصطلاح علاوه بر منصب حکومت و افتا ، دارای رکن و خصوصیت ثالی است که از آن گاهی تعبیر می شود به «السبب المتصل بین الارض والسماء»<sup>۱۷</sup> و گاهی به «لولا الحجه لساخت الارض باهلها»<sup>۱۸</sup> و یا به «إنی لآمان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء» که در توفیق شریف وارد شده<sup>۱۹</sup> و یا تعبیر می شود به «بکم فتح الله وبکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه»<sup>۲۰</sup>

این امامت ، امامتی است که در آن عصمت و اعلمیت از تمام مردم ، شرط است .

البته می توان بین چند احتمال از این احتمالات ترکیب کرد؛ مثلاً بگوییم مقصود از ولایت معنایی است که شامل مرجعیت در احکام الهی و حکومتی هر دو است و مقصود از اعلمیت ، اعلمیت به لحاظ مجموعه شرایط لازم در رهبری





ثالثاً: مفضلّ فيه چیست؟ آیا مقصود  
اعلمیت در خصوص علم فقه است؟ یا  
اعلمیت در مجموعه شرایطی که رهبر باید  
به آن ها علم داشته باشد؟

محور اوّل: مفضلّ در این روایات کیست؟  
ظاهراً نظر اکثر این اخبار متوجه است  
به رهبری به معنای مرجعیت در احکام  
الهی و حکومتی هر دو، نه مرجعیت در  
خصوص احکام حکومتی، چون قبلاً  
اشاره کردیم که در اذهان شیعه و انقلابیون  
- حتی بعد از این که در زمان عباسیان عملاً  
بین دو منصب حکومت و افتا فاصله شد -  
رهبری به همین معنا مرتکز و ثابت بود نه  
مرجعیت در احکام حکومتی فقط. بلکه  
بعضی از این روایات قاعده و کبرایی را که  
به آن اشاره می کنند، بر خصوص امام به  
اصطلاح خاص شیعی تطبیق می کنند - که  
امام به این اصطلاح باید معصوم باشد و  
امامتش با نص ثابت شده باشد - کما این که  
از ذیل صحیحه عیص این مطلب ظاهر  
است:

می فرماید: واللّه لو كانت لاحدکم  
نفسان یقاتل بواحدة یجرب بهائم کانت  
الاخری باقیة یعمل علی ما قد استبان  
لها، ولكن له نفس واحدة اذا ذهب  
فقد واللّه ذهب التوبة فانتم احق ان  
تختاروا لانفسکم، ان اتاکم آت منا  
فانظروا علی ای شیء تخرجون،  
ولا تقولوا خرج زید، فان زیداً کان عالماً  
وکان صدوقاً ولم یدعکم الی نفسه  
واتّما دعاکم الی الرضا من آل  
محمد(ص) ولو ظهر لو فی بما دعاکم  
الیه انما خرج الی سلطان مجتمع  
لینقضه، فالخارج منا الیوم الی ایّ  
شیء یدعوکم الی الرضا من آل  
محمد(ص) فنحن نشهدکم اننا لسنا  
نرضی به وهو یعصینا الیوم ولیس معه  
احد و هو اذا کانت الرايات والالویه  
اجدر ان لا یسمع منا الا من اجتمعت  
بنو فاطمه معه فواللّه ما صاحبکم الا  
من اجتمعوا علیه اذا کان رجب فاقبلوا  
علی اسم اللّه وان احببتم ان تتأخروا  
الی شعبان فلا خیر وان احببتم ان

به شرط عصمت تصریح می کند، لذا این خبر مربوط به بحث ما نیست و عمومیتی نسبت به غیر معصوم ندارد.

### محور دوم: مفضلّ علیه کیست؟

بدون شک در این روایات مفضلّ علیه، جمیع مسلمین هستند نه خصوص کسانی که صلاحیت رهبری را دارند؛ هم چنان که در صحیحہ عبدالکریم بن عتبه هاشمی آمده است: «إنّ رسول اللّٰه (ص) قال من ضرب الناس بسيفه ودعاهم الى نفسه و في المسلمین من هو اعلم منه فهو ضال متکلف» و یا در روایت الفضیل بن یسار آمده: «من خرج يدعو الناس و فيهم من هو اعلم منه فهو ضال مبتدع» و در روایت مجالس آمده: «ما ولت امة رجلاً قطّ و فيهم من هو اعلم منه الا لم يزل امرهم يذهب سفالاً» و هم چنین روایات دیگر.

### محور سوم: مفضلّ فیه چیست؟

ظاهر از این روایات آن است که مفضلّ فیه احکام فقهی است، زیرا کلمه

تصوموا فی اهلکم فعلل ذلك یكون

اقوی لکم و کفاکم بالسفیانی علامة. ۲۱

این روایت به صورت واضح ناظر است به امام معصوم به همان مصطلح خاص شیعی، الا این که کبرای مورد نظر این حدیث، ولایت به معنای مرجعیت در مجموعه احکام الهی و حکومتی است و مرجعیت اعم است از امامت به معنای خاص شیعی که مشروط است به عصمت و نص.

چون کسانی که حضرت آن ها را از خروج منع کرده اند، مدعی نبودند که رهبر قیامشان امام معصوم و منصوص است و نیز معتقد نبودند که رهبرشان «السبب المتصل بین الارض والسماء» است، پس این روایت هم چون دیگر روایات، دلالت دارد بر این که در رهبری به معنای مرجعیت در دو منصب فتوا و حکومت، اعلمیت شرط است اگرچه رهبر، معصوم نباشد.

البته باید روایت دوازدهم را استثنا کنیم، چون این خبر شرایطی را مطرح می کند که در غیر امام معصوم (ع) جمع نمی شود بلکه





علم در لغت روایات، منصرف به علوم شریعت است و یا قدر متیقن از آن همین معنا خواهد بود، مگر این که قرینه‌ای در کار باشد، پس حال که در روایات مورد بحث قرینه‌ای بر خلاف نیست، مفضل فیه را احکام فقهی می‌دانیم، بلکه تعدادی از اخبار در این معنا صریح‌اند:

مانند صدر روایت صحیحہ عبدالکریم بن عتبہ هاشمی که می‌گوید:

قال كنت قاعداً عند أبي عبد الله (ع) بمكة إذ دخل عليه أناس من المعتزلة فيهم عمرو بن عبيد واصل بن عطا و حفص ابن سالم مولى ابن هبيرة وناس من رؤسائهم وذلك حدثان قتل الوليد واختلاف اهل الشام بينهم فتكلموا وأكثروا وخطبوا فاطالوا فقال لهم أبو عبد الله (ع) إنكم قد أكثرتم علي فاستدوا أمركم الي رجل منكم وليتكلّم بحججكم ويوجز فاستدوا أمرهم الي عمرو بن عبيد فتكلّم فابلق واطال ... ٢٢

خلاصه ترجمه روایت: عبدالکریم بن

عتبة هاشمی می‌گوید: من نزد امام صادق (ع) در مکه نشسته بودم که عده‌ای از معتزله بر حضرت وارد شدند که از جمله آن‌ها عمرو بن عبید، و اصل بن عطا، حفص بن سالم و عده‌ای از رؤسای آن‌ها بودند، این قضیه مربوط به اوایل قتل ولید بن عبدالملک بود. این گروه با حضرت سخن بسیار گفتند. حضرت فرمودند: شما کسی را از میان خود برگزینید تا از طرف شما ادله و حجت شما را به صورت خلاصه بیان کند. آن‌ها عمرو بن عبید را برگزیدند. عمرو بسیار سخن گفت، از جمله این که: اهل شام خلیفه خود را کشتند و با هم درگیر شدند، لذا ما مردی را که اهل دین، عقل و مروت بود (محمد بن عبدالله بن حسن) برگزیدیم و با او بیعت کردیم، پس هر کس با ما بیعت کند با ما است و ما با او بیعت و هر کس از ما کناره گیرد ما را با او کاری نیست و هر کس با ما مخالفت کند و بچنگد با او می‌جنگیم تا به حق و اهلش برگردد. دوست داریم این مطلب را به شما عرضه بداریم تا با ما



همراه شوید، زیرا از مانند شما بی نیاز

نیستیم.

- ای عمرو، اگر تو از آن‌ها بیزار بودی

می توانستی با آن‌ها مخالفت کنی و اگر

محب آن‌هایی نباید مخالفت کنی در حالی

که مخالفت کردی، زیرا عمر با ابوبکر

بیعت کرد بدون این که با کسی مشورت

کند، سپس ابوبکر خلافت را به عمر

برگرداند بدون مشورت، بعد هم عمر آن را

بین شش نفر به شورا گذاشت (با آن کیفیت

مشهور)، آیا شما به این گونه شورا راضی

هستید؟ عرض کردند: خیر.

آن‌گاه حضرت چند سؤال فقهی از

عمر و پرسید که در پاسخ یا عمر و اقرار به

جهل کرد و یا پاسخی داد که مخالف قرآن

یا سیره پیامبر اکرم (ص) بود، سپس

حضرت رو به عمر و کرد و فرمود: ...

کسی که با مردم بجنگد و آن‌ها را به سوی

خود دعوت کند در حالی که بین مسلمین

اعلم از او هست، این شخص گمراه است

و خود را به سختی و مشقت بیهوده

می اندازد.

واضح است که قدر متیقن از عنوان

وقتی سخنش تمام شد حضرت

فرمود: آیا همه شما سخن عمر و را

می گوید؟ گفتند: آری. حضرت پس از

حمد و ثنای الهی فرمود:

ای عمرو، بگو بینم اگر امت تو را

اختیاردار کنند تا خلیفه ای را برگزینی چه

می کنی؟ گفت: خلافت را بین مسلمین

شورایی می کنم. حضرت فرمود: بین

تمام مسلمین؟

- آری.

- بین فقها و بزرگان امت؟

- آری.

- قریش و غیر قریش، عرب و عجم.

- آری.

- ای عمرو، آیا ابوبکر و عمر را دوست

می داری یا از آن‌ها بیزاری؟

- دوست می دارم.

- تو با آن دو مخالفت کردی.

سپس حضرت رو به جماعت کرده و

فرمود: آیا شما آن دو را دوست می دارید؟



اعلم در انتهای این خبر با توجه به صدر مفصل آن که ناظر به احکام فقهی است، اعلامیت به لحاظ احکام فقهی است و هم چنین این معنا از روایت چهارم استفاده می شود چون در آن روایت آمده است: «اعلمهم بكتاب الله وسنة نبيه» و هم چنین است روایت پنجم که می فرماید: «اعلمهم بامر الله» و نیز روایت یازدهم که می فرماید: «واعلمها بالكتاب وافقها فی الدین».

خلاصه، در رهبری، به معنای مرجعیت و تصدی احکام الهی و حکومتی هر دو، اعلامیت فقهی شرط است، زیرا در محور دوم پذیرفتیم که روایات ناظر به رهبری به همین معنا هستند (مرجعیت در مجموعه احکام الهی و ولایی) و در محور سوم گفتیم که مقصود از اعلامیت، لا اقل اعلامیت در فقه است؛ یعنی اگر کسی بخواهد مرجع در احکام حکومتی و الهی هر دو باشد، باید به مقتضای این اخبار از جهت فقهی، اعلم از دیگران باشد.

اما اگر رهبر در جامعه اسلامی تنها

متصدی احکام حکومتی باشد، این اخبار دلالتی بر اشتراط اعلامیت فقهی نسبت به او ندارد. بلکه اگر کسی معتقد باشد که این رهبر از جهت فقهی هم اعلم است در احکام الهی هم باید از او تقلید کرد و کسی که دیگری را در فقه اعلم از رهبر می داند، در مسائل فقهی باید از آن دیگری تقلید کند.

### مفهوم اعلامیت

امروزه مفهوم اعلامیت در فقه در اصطلاح و فهم متشرعان، اعلامیت در خصوص کبرویات فقهی است، اما تطبیق آن کبرویات بر صغرویات به عهده خود مقلد است. لکن نباید روایات را بر این معنا از اعلامیت حمل کنیم بلکه به لحاظ مناسبات حکم و موضوع باید روایات بر اعلامیت در احکام اجرایی حمل شوند که این احکام نیازمند استخراج احکام فقهی و تشخیص صغرویات آن ها و تطبیق کبرویات بر صغرویات اند.

توضیح آن که: ولی فقیه، جامعه را در



زیرا نتیجه آن می‌شود که برای رهبری، علمیت در مجموعه علوم مورد نیاز وی، شرط است نه علمیت در خصوص کبرویات احکام. از شواهدی که نظر ما را در مورد مفهوم علمیت تأیید می‌کند، مثالی است که امام(ع) در صحیحۀ عیص بن قاسم، به عنوان شاهد شرط علمیت بیان فرمودند: «اگر کسی گوسفندانی داشته باشد و ...»

چون این مثالی که در حدیث زده شد یک مطلب اجتماعی و تدبیری صرف است و رابطه‌ای با کبرویات احکام فقهی ندارد. اما علمیت در جمیع علوم مورد نیاز حکومت، تنها با معصوم(ع) سازگار است و اشتراط آن در غیر معصوم معمولاً معقول نیست.

مسائل اجتماعی هدایت می‌کند؛ به این صورت که پس از اجرای احکام الهی و تطبیق آن‌ها بر مسائل اجتماعی، جامعه را ملزم به این احکام می‌کند لذا مناسب آن است که رهبر، اعلم در نتیجه باشد؛ یعنی حکم اجرایی او اقرب الی الصواب باشد و علم در این علمیت ثمره علم به صغری و کبری است؛ یعنی رهبر باید در مجموعه علمی که برای رهبری به آن نیازمند است، اعلم باشد، که یکی از این علوم، علم به کبرویات است و دیگری علم به موضوعاتی است که در تشخیص وظیفه فعلی و عملی مؤثر است (علم به صغریات).

بنابراین، نتیجه بحث در مقایسه با نتیجه‌ای که قبلاً گفتیم متفاوت می‌شود،



بی نوشت ها:

- ۱ . اصول کافی، ج ۵، کتاب الجهاد، باب دخول عمرو بن عبید والمعتزله علی ابی عبدالله، ح ۱، ص ۲۳-۲۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب ۹ از ابواب جهاد العدو، ح ۲.
- ۲ . وسائل الشیعه، ج ۲۸ (چاپ آل البيت) باب ۱۰ از ابواب حد مرتد، ح ۳۶، ص ۳۵۰ و ج ۱۸ (چاپ بیروت).
- ۳ . غیبه النعمانی، ص ۵۷، ح ۲.
- ۴ . وسائل الشیعه، ج ۱۵ (چاپ آل البيت) باب ۱۳ از ابواب جهاد العدو، ح ۱، ص ۵۰ و ج ۱۱ (چاپ بیروت) ص ۳۵.
- ۵ . یونس (۱۰) آیه ۳۵.
- ۶ . بقره (۲) آیه ۲۴۷.
- ۷ . احقاف (۴۶) آیه ۴.
- ۸ . کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۱۸.
- ۹ . نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.
- ۱۰ . محاسن، ج ۱، ص ۹۳، باب ۱۸ از کتاب عقاب الاعمال، ح ۴۹.
- ۱۱ . شیخ طوسی، امالی، مجلس ۲۱، ص ۵۶۶.
- (چاپ دارالثقافة قم).
- ۱۲ . تحف العقول، ص ۳۷۵.
- ۱۳ . اختصاص، ص ۲۵۱.
- ۱۴ . کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۴۸.
- ۱۵ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۱۰ (چاپ ۲۰ جلدی).
- ۱۶ . بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۴۴-۶۴.
- ۱۷ . دعای ندبه.
- ۱۸ . از امام صادق (ع) روایت شده است که: «لو بقیة الارض بغير امام لساخت» (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲) و از امام باقر (ع) نقل شده: «لو بقیة الارض يوماً بلا امام لساخت باهلها» (غیبة النعمانی، ص ۲۱۸).
- ۱۹ . بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۲.
- ۲۰ . زیارت جامعه کبیره.
- ۲۱ . وسائل الشیعه، ج ۱۵ (چاپ آل البيت) باب ۱۳ از ابواب جهاد العدو، ح ۱، ص ۵۰-۵۱.
- ۲۲ . اصول کافی، ج ۵، کتاب الجهاد، ح ۱، ص ۲۷-۲۳.